



چاپ دوم

من کی کتاب خوردہ ام

مجموعہ شعر کارگری (شعر سپید)
فخر الدین احمدی سوادکھوی



تبرستان
www.tabarestan.info

من کت گتگ خورددهام

مجموعه شعر کارگری
فخرالدین احمدی سوادکوهی



نشر آثار برتر



تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان

www.tabarestan.info

تقدیم به آنانی که
در راه عدالت
زنده نماندند...

تبرستان

www.tabarestan.info



نشر آثار برتر

من گت کتک خورده‌ام

سرقت‌نامه: مولانا کوچه، قهرمان‌نشین	نام کتاب: من کتک کتک خورده‌ام
عنوان و نام پدیدآور:	مؤلف: فخرالدین احمدی سوادکوهی
..... من کتک کتک خورده‌ام	تیراژ: ۹۱۰۰
مشخصات نشر: آثار برتر، ۱۳۹۹	قالب: شعر سپید
مشخصات ظاهری: ۱۶۷ ص	جلد دوم: تابستان ۱۳۹۹
شابک: ۹۷۸-۶۳۲۰۷۰۶۵۰۲-۶	قیمت: ۳۳۰۰۰ تومان
وضعیت فهرست نویسی: فیبا	ناشر: انتشارات آثار برتر
موضوع: شعر فارسی - قرن ۱۴	نظارت و آماده‌سازی: دابوژسورین
رده بندی کنگره: PTR ۸۳۴	طرح جلد و مدیریت: علی پیراحمدی
رده بندی دیویی: ۸۵۸/۱۶۲	توزیع اینترنتی: NABZEHONAR
شماره کتابشناسی ملی: ۶۰۰۵۲۵۲	

کلیه حقوق مادی و معنوی این اثر برای مؤلف محفوظ است.

پست الکترونیک: Bartarasar@gmail.com | شماره تماس: ۰۲۱۳۹۴۱۹۳۰

تبرستان
www.tabarestan.info

]]

کارگری

میخ بزرگی ست

کوبیده بر تن زندگی،

شبیهِ گُت کُتک خورده‌ای

چهل و اندی سال ،

بر آن آویزان‌ام .

به گمان‌ام،

دیگر،

باید تکانی بخورم.

تبرستان
www.tabarestan.info



سال‌هاست که کارگر معدن است.
روز هیچ به چشم‌اش نمی‌آید
گرگ و میش هر روز
درست سوتِ پایان کار،
پدرم،
آفریقا می‌شود
که از مستعمره برگشته است.



تبرستان
www.tabarestan.info

-نیم ساعت وقتِ نهار

-در کارخانه‌ام"

تنها استراحتِ نیم‌روزی از سختیِ کار
در خلوتِ کارخانه، خیال، یکباره برم داشت
مرا تا دور دست‌های خودش برد
بُرد و رهایم کرد در هیچ‌کجای جهان.
به عقب پرت شدم
خیلی عقب‌تر از خیالِ آدمیزاد
به آن روزها که زمین خوابِ توحش نمی‌دید
و ذهنِ زمین خالی از انسان و جنبنده بود.
باز به عقب‌تر برگشتم
زمانی که غارهای بی‌نقش و نگار
بی‌عار، چرت می‌زدند
روی صخره‌های نامرتب پایین آمدم
آن قدر آهسته تا خوابِ هستی از هم نپاشد.

راست بی حواسی جهان را قدم زدم
دور شدم
از خودم
از تمام آنچه آبستنِ اندوهم می‌کرد
بی پاسپورت و
سیم خاردار
مرز فراموشی را رد کردم.
خودم را
انسان را
کارگری را از یاد بردم
از یادم رفته‌ام
گاهی از خود دور بودن چقدر خوب است!
اینکه یادت نیاید
چه انسان‌هایی بهانه دست مرگ داده‌اند
میلیون‌ها کارگر زخم از زندگی دیده‌اند.
گاهی رفتن کار بزرگی است
و نماندن قشنگ‌ترین اتفاق
-رفتم عقب‌تر
خیلی دورتر از هر تصویری
عقب‌تر از تاریخ وحشت زده

تبرستان

www.tabarestan.info

ایستادم به تماشای آنچه نبوده است
آنجا کسی نبود دستور قتل بدهد
یا فتوای مرگ

پا دستور بردگی میلیون‌ها انسان
و آوارگی مردم را ببینی.
رفتم عقب‌تر

آنجا که زمین خالی از هر وحشتی می‌چرخید
آنجا که زمین بوی خون نمی‌داد
زمین گھوارهی مرگ نبود
انسان بی وحشت از انسان بودن‌اش
زندگی را زندگی می‌کرد
میلیون‌ها کارگر با پلاکاردِ درد
خیابان را سرازیر نمی‌شدند
تا به خاک بیفتند"
آه

تاریخ همیشه مرا ترسانده است.
دور شدن خوب است
رفتن از جایی که هستی، خوب‌تر است
باید خود را برداشت
و راه افتاد در جاده

به عقب‌ترها برگشت

- برو سرکارت اینجا چی کار می‌کنی مردک؟!
کسی تکان‌ام داد و عربده کشید.

دوباره برگه‌ی کسر حقوق

به جرم حواس‌ام که ناغافل، هی، پرت می‌شود
صدایش کردم:

-هی رفیق

با من بگو

با دلهره‌ی مدام این همه وحشت‌ام

کجا می‌توان رفت؟

کجا می‌توانم بروم؟

-برو سرکارت ، دیوانه"

-برو سر کارت "

تبرستان
www.tabarestan.info



در کودکی
وقتی کارگرم کردند
بیل ،
خودکار بزرگی بود
در دست‌های کوچک من،
که هرگز زورم نرسید بنویسم:
-بابا نان می‌دهد

تبرستان
www.tabarestan.info



پسرهایم
با دست‌های کوچک‌اشان
شانه‌هایم را هر شب می‌تکانند
-گرد و غباری از من بلند نمی‌شود بچه‌ها
اندوه را در شانه‌هایم ،
نمی‌بینید؟

تبرستان
www.tabarestan.info



در همه‌ی فصل‌ها
یک آدم برفی دارم.
گونی‌های آرد را
وقتی برای نانوائی‌ها خالی می‌کند
پدرم ،
آدم برفی خسته و غمگینی می‌شود
که هر غروب
در صف
باز به او نان نمی‌رسد.



پدرم
از کار که بر می‌گردد
غروب را در چشم‌هایش به خانه می‌آورد،
که خون است.

مادرم
از کشت و زرع که می‌آید
بوی آفتاب را به خانه می‌پاشد.
زندگی‌مان همین است،
غروب‌های ناتمام
با صورت‌های سوخته و
چشم‌های به خون نشسته .

تبرستان
www.tabarestan.info



من و

پدرم

هر روز شبیه هم می‌میریم.

او کنار خیابان،

با لباس آفتاب خورده‌ی کارگری.

من

در خانه،

با آرزوهایم.

این از

قیافه‌هامان ،

پیداست.

۴۱

تبرستان
www.tabarestan.info

بله قربان!
من کارگرم
مهارتم؟
عرض می‌کنم
اولین آموزه‌ی ما نترسیدن است
از چه؟
از هر چیزی
سختی کار باشد
گرسنگی باشد
پیدا نکردن کار باشد
می‌دانید قربان
تنها یک چیز قاتل مردان است
-قتل؟
-نه خیر عرض می‌کنم
ما کارگران را یک چیز می‌گُشد
غیرت

بله قربان غیرت

مصیبتِ زندگی تنها فقر نیست

فقر را تن دادن است

-بله؟

عرض کردم

مهارتم در دست‌هایم

و در مغزم است

دیوارهای زندگیِ زیادی چیدم

ویلاهای بزرگی را بنا کردم

و خودم

هنوز دستم به جایی بند نیست

-بله؟

عرض می‌کنم

کارگرم

با لهجه‌ی کارگری زندگی می‌کنم

دستم به زور به دهانم می‌رسد

اما برای خوردن

سرم را پایین نمی‌آورم

دست‌هایم را بالاتر می‌برم

بالاتر قربان

تبرستان
www.tabarestan.info

به رفیق قدیمی ام : رضا خندان مهابادی



از کارخانه
تا خانه،
روزی صدبار عُق می‌زنم.
عُق می‌زنم،
عُق می‌زنم،
شانه‌هایم را کمی بفشار رفیق،
کارگری می‌خواهد،
دردهایش را بالا بیاورد.

تبرستان
www.tabarestan.info



هر صبح صدایم می‌زند

آفتاب

هر شب صدایم می‌زند

مهتاب

و زندگیِ کارگری‌ام

روی مدارِ خورشید و ماه

در بی‌حوصلگیِ مدام

می‌چرخد ...

تبرستان

www.tabarestan.info

به دوستانم، مبین اکبرنژاد



کارگران

نه روزی دارند

نه جهانی.

بی جهانی‌مان را جشن می‌گیرند،

آن سرش ناپیدا.

تیترو روزنامه‌های دنیا می‌شویم

و گویا قرار نیست

سکانسی از زندگی‌امان عوض شود.

باور کنید

از تمام تاریخ عبور کردیم

پل‌های زیادی را بنا کردیم

تا از ما رد شوند

و هزاران فرسنگ جلوتر از ما

ایستاده‌اند به تماشای مابستان

جای پای‌مان تا اینجای تاریخ هست

درست روز جهانی کارگر

بلندگوهای زیادی

دروغ‌های زیادتری استفراغ می‌کنند.

حرف‌ها و

سپاس‌ها

در این روز،

هرگز شبیه رنج‌هایمان نیست.

سالی یک بار

شانه‌های ما را بالا می‌روند

برای چسباندن پلاکارد "روز جهانی کارگر"

بر پیشانی بلند کارخانه‌هایی که عمری

نان مان را ،

آجر پخت.

تبرستان
www.tabarestan.info



دیگر خاموش نمی‌مانم
با دست‌هایت حرف نزن آقا
دست‌های کارگر
به سرسختی اوست
با تکانی از من
بی شک ویران می‌شوی ...

به دوستم : رحمت رضایی



تبرستان
www.tabarestan.info

چه حسی غریبی ست
ایستادن در راه آهن مه آلود!
سوار بر قطار باشی
در تاریکی مه زده‌ی خیس
دنبال کسی بگردی ،
تا برایش دست تکان بدهی
و او یادش برود
که باید می‌آمد.

زندگی چنین است رفیق
تو را با آدم‌های زیادی با خود می‌برد
آدم‌هایی که تنهاترت می‌کنند
اما باز دوست‌اشان داری.

می‌روی

بی آنکه در تمام ایستگاه‌ها کسی منتظرت باشد
چنین است دنیای تلخ کارگری.

تبرستان

www.tabarestan.info

به رفیق‌ام سلمان بخشیان



رفتگرِ سالخورده‌ی شهر
که ذهنِ خسته‌ی خیابان را جارو می‌کشد،
چرا اندوهِ کوچه‌ی دلم را، هی، یادش می‌رود!!
کارگران
بر عکسِ خیابان،
دردشان اندازه‌ی ای ندارد.
جارو
سال هاست که دیگر،
کفاف دردهای مان را نمی‌کند.

به دوستم: مسعود حسینی

تبرستان

www.tabarestan.info



هر کارگری از سرزمین ام
در هر کجای جهان
به هر شکلی که بمیرد
سنگ قبری بر قلب ام دراز می‌شود،
و من،
پراز گریه.

خوشه

خوشه

گل های سرخ در من نروبیده،
می‌میرند.

آه! ای مردم

در من هزاران سنگِ قبر
برای گریستن هست.



تبرستان
www.tabarestan.info

برای کارگران
گرم ماندن در زمستان
دست کمی از معجزه ندارد.
استخوان هایمان را هیمه کردیم
در بخاری های رنگ پریده ی هم ریختیم
سوختیم،
ساختیم،
تا زنده بمانیم.

من اما
باز دلم به زمستان خوش بود
به آدم برفی زبان بسته ی لال
که دردهایم را
حرف هایم را با او تقسیم کنم
با بهار چه کنم
که صدها چلچله ی بی وطن
در او آواز آوارگی می خوانند؟!
آوارگانی بدتر از کارگران خیابانی ...

تبرستان
www.tabarestan.info



روزگاری

پدرم از معدن که بر می‌گشت
آفریقا را به خانه می‌آورد.
کوچک می‌شد
درست اندازه‌ی کودکی‌هایم،
تا ببوسدم.

امروز،
من خم می‌شوم،
تا پدرم را ببوسم.
زندگی،
بی‌رحمانه
هر کسی را خم می‌کند.

تبرستان
www.tabarestan.info

به رفیق خوبم : روح‌اله مهدی‌پور عمرانی



خسته‌ام رفیق
این است که نشسته‌ام
زانو که نزده‌ام
اما ، وای به روزی که برخیزم
من همان کارگری‌ام
که تن به قلاده و زنجیر نمی‌دهد

تبرستان
www.tabarestan.info

به مادرم : رضوان قهاری که زود رفت



می‌گویند
بهشت زیر پای مادران است
چرا جهنم،
تمام سهم مادرم از زندگی بود؟

تبرستان
www.tabarestan.info



دست‌ام به دهان‌ام نمی‌رسد
دهان‌ام به دست‌ام.
چه روزگار خر تو خری ،
که هیچ کس
به هیچ چیزی نمی‌رسد؟



تبرستان
www.tabarestan.info

-من کہ ام؟
عرض می‌کنم قربان
هفت پشت من کشاورز و دهقان بودند
من کشاورز نماندم
دست و بال‌ام هیچ وقت نچرخید.
زندگی‌ام بخور و
نمیر است.

زنی و بچه‌هایی
و خانه‌ای که به زور در آن جا می‌شویم.
از سرزمین دور می‌آیم قربان
به شکل کارگران زندگی می‌کنم
گویش کارگری‌ام
از دور دست‌ها داد می‌زند
من کارگرم قربان
وطنی ندارم
سرزمین‌ام را به دوش می‌کشم
می‌خواهم کار کنم
اما بردگی
هرگز
هرگز قربان.

تبرستان
www.tabarestan.info



برای کارگر

درد

از رگ گردن به او نزدیک تر است

تا مرگ.

چرا که مرگ یک بار می‌گُشد

و درد ،

روزی هزار بار.



از کودکی ام می‌آیم
از روزهای مزخرفی که دست بر نمی‌دارد از زندگی ام.
از روزهای بیل و
کلنگ و
سیمان
و آجرهایی که مرا بغل می‌کرد.
از کودکی می‌آیم
از روزهایی که هرگز دستِ خودم نبودم
روزهایی که نشد، بازی سر به سرم بگذارد
رکاب دوچرخه به پایم پیچد
یا کفش فوتبالی که دوست داشت در پاهایم جا بشود
آخرا!
من تپیا خورده‌ی زندگی بودم .

به دوستم : باقر بخشیان

تبرستان

www.tabarestan.info



در زندگی راه که بیفتی
ردپایت میراث فرزندان ات می شود.
هرگز به عقب برنگرد
بی توجه به گذشته
راحت را برو
فرزندان ات می فهمند
روزگاری
پدري کارگر
دلی قرص داشت
و از تمام اینجاها عبور کرد
شاید زمین خورد و
مرد،
اما هرگز نترسید.



آی کارگر

آنسوی سیم خاردارها
آنجا را نمی‌دانم چه خبرهاست
اینجا
دنیا را بر عکس کرده‌اند
و خیلی چیزها بی‌جاذبه شده است.
می‌ریزیم روی خودمان
کارخانه خانه‌ی ما شده است
خانه‌های مان کارگاه‌های کوچک.
فرزندان مان مستعمره‌های عصیان زده
اینجا همه چیز سر و ته است
کارمان با بارمان چفت نیست

کارمان کجا و بارمان کجا؟!

نه سرش پیدااست

نه تهاش

دستممان با دست زمین در یک کاسه نیست

زمین با گندم بیگانه است

گندم با آتش

سفره با نان غریبه

دستهامان کوتاهتر شدهست .

از وقتی دنیا را چرخانده و

سر و ته شدهایم

خیابان را پشتک میزنیم

از یک جای اش بیرون میپریم.

آنجا را نمی‌دانم چه خبرهاست

اینجا مردمک هامان سرجایش نیستند

زمین می‌چرخد

مردک هامان می‌چرخد

انسان بی‌جاذبه می‌چرخد

خودمان بی‌جاذبه‌تر فقط چرخیده می‌شویم . . .

تبرستان
www.tabarestan.info

به کارگردان خوب کشور ، دوستم : ابوالفضل جلیلی



زندگیِ ما کارگران
شبیه گاو نری ست
که وادارمان کرده‌اند
به دوشیدن آن.

تبرستان
www.tabarestan.info

به استادام : علی اشرف درویشیان



کارگر

به آواز چکاوک شوریده می ماند

که در شبانگاهی مه آلود

غربت سرنوشت هم دردان خود را

غمگین می خواند.

بخوان آی چکاوک جان،

شاید کارگری دلتنگ تر از تو،

آواز تو را منتظر است !!



تبرستان
www.tabarestan.info

شب

تنها تاریکی نیست

و به اندازه‌ی عمر زمین

حرف در خود دارد.

شب

درد بی صدای میلیون‌ها انسان

میلیون‌ها کارگر

میلیون‌ها آواره

میلیون‌ها کودک خیابانی

میلیون‌ها گرسنه‌ست.

صدای درد اما

هرگز در شب نمی‌پیچد

چون شب است و

بی نیازان

خواب‌شان سنگین.

تبرستان
www.tabarestan.info

به تمام معدنکاران جهان



سرخ‌چشمِ کارگر
رنجِ تمامِ غروب‌های ،
عمر اوست.

تبرستان
www.tabarestan.info



ما آنقدر کارگر بودیم
که حواس مان نبود به خودمان
به آنچه از ما غارت می‌کنند.
اما دنیا،
دنیا که حواس اش بود!

تبرستان

www.tabarestan.info

به عبدالله وطن خواه (فلزیان)



بغل بغل آتش
در کپر سرنوشت کارگران ریختند
در گذرگاه آتش و دود نوشتند:
-قبیله‌ی سوخته-

اما

آنکه به آتش می‌کشد

نمی‌داند

خاکستر،

همیشه آبستن شعله‌ست!؟

تبرستان
www.tabarestan.info

به پدرم : منوچهر احمدی که از زندگی خسته بود و مرد



شناسنامه‌ها دروغ می‌گویند
اینکه چندسال داریم.
کارگری
ریخت آدم را چنان دست کاری می‌کند
که آینه را نیز می‌ترساند
و این حقیقت دارد،
که بزرگ‌تر از پدران مان شده‌ایم.



تبرستان
www.tabarestan.info

در ناامنی وحشت‌زای جهان
در ظلماتِ خوف‌انگیز
در کارخانه
کارگاه
هر روز
ریز
ریز
می‌ریزم توی خودم
محبوب من
تو برخیز
کارگر خسته‌ی عصرگاهی
از خستگیِ کار
تنها یک آغوش گرم می‌خواهد.
خوب می‌دانم
در این روزگار جهنمی
تنها آغوشِ توست
که در هم نمی‌شکنم.

تبرستان
www.tabarestan.info



می‌ترسم
از بلندی کج و کوله داربست‌های زنگ‌زده
از چوب بست‌های پوسیده‌ی تونل
از لرزش رگه‌های زمین در معدن
از تمام دیوارهای دنیا می‌ترسم
که پس لرزه‌ی هر آواری‌اند.

محبوبِ من
بگذار آغویش تو،
تنها موطنِ امنِ من باشد.



تبرستان
www.tabarestan.info

روزگار چنین است رفیق
قطاری ست در ریلِ بزرگِ زندگی
نه راه برای ما آنقدر دراز است
نه هیچ ایستگاهی ارزش پیاده شدن دارد.
ریل
رفته‌ها را بر نمی‌گرداند به آنجایی که بودند
هر آنکه سبک‌تر
ترس‌اش کمتر
بیا رفیقِ کارگر
بیا من و
تو
تنها اندوخته‌ی هم باشیم
در زندگی
در بودن
در مرگ ...



یک کارگرم

جانم را از دماغ‌ام بیرون می‌کشند

قلب‌ام تا دهانم می‌آید

با آن همه آرزوهایی که در آن هست

تفاهش نمی‌کنم، زیر پای عابرین.

از چشم‌هایم رنج‌ام را تماشا کنید

من کارگری از دست رفته‌ام

بردنم تا ناکجاآباد و رها شده در برهوتِ ناشناس

در سرزمینی که در هیچ نقشه‌ی جهان نیست

من اما

شما

نخواهم شد

من پیش از این‌ها "ما" شده‌ام

هر کجای این دیار از دست بروم

از دستم در آورند

هنوز می‌گویم

من

شما

نخواهم شد

چون پیش از این‌ها

"ما" شده‌ام.



در کنجی از خودم ایستاده‌ام به تماشای خودم

کاش بدانید

کارگران خسته‌ی بی مرز و بوم

چگونه در من

غمگین

سرود تنهایی می‌خوانند!

و زن‌های کارگر

با روسری‌های تو سری خورده

دل تنگی‌اشان را گره می‌زنند!

آه!

من پیر از آواز نخوانده‌ی قبیله‌ام هستم

ای رفیق

ای کارگر

اگر روزی به دیدن‌ام آمدی

یک کلاف نخ و

چند سوزن و

مشتی سیگار

و کمی حوصله برایم بیاور

تا تکه پاره‌های زندگی کارگران را

به

هم

بدوزم

تا کارگران خسته‌تر از جان‌هاشان

تنها

برای هم

دست تکان ندهند

بلکه

به هم

دست بدهند

کارگران می‌باید با هم باشند

این را دیر زمانی‌ست که از یاد برده‌اند.



تبرستان
www.tabarestan.info

مرگ را بگوئید
دست‌های آغشته به جان‌کارگران را
لب رودخانه‌ای تمیز بشورد
دست‌هایش را با پیراهن کارگری ام خشک کند
سر بر شانه‌های من بگذارد
و کارگران جهان را دل‌سیر تماشا کند
که در خیابان
کارخانه
کارگاه
در داربست‌های بلند شهر
در ظلمات معادن
چگونه روزی صد بار می‌میرند!
ببیندشان ،
تا سر بر شانه‌های کارگری،
شاعر شود .

تبرستان
www.tabarestan.info



کارگر

شبیهِ باران است

و باران هم

سرودِ تنهاییِ آسمان.

هیچ کس به اندازه‌ی زمین

دل‌تنگِ شنیدنِ

سرودِ یاران نیست.

تبرستان
www.tabarestan.info



ببینید ما کارگران
چگونه در سرزمین مان کاشته می شویم
در سرزمین مان جوانه می زنیم
و نهال نشده
به غارت مان می برند
کجای این انصاف است
بی وطن بمیریم!؟

تبرستان
www.tabarestan.info



-آی بهار
تو آنقدر پرهستی
تا تمام قحطی صدها قبیله را
سرریز از خودت کنی؟-
این را کارگری
پای سفره‌ای که به درد تکان هم نمی‌خورد
با خود زمزمه می‌کرد.

تبرستان
www.tabarestan.info



من کارگرم

آری

کارگر

، پس

نمی‌روم

، پس

می‌زنم .

تبرستان
www.tabarestan.info



ما کارگران
به آواز کلاغ ہم امید داریم
کلاغ را
دست آموز
دانه و
آب می کنیم
شاید
روزی سرود آزادی سرداد!!

تبرستان

www.tabarestan.info

به رفیق سال های دور : قاسم بخشیان



رفیق

هرازگاهی که زندگی چنگ به استخوان هات می زند
و درد ،
دادت را در می آورد
صدایم کن.
صدایت شبیه سرزمین مادری ست
که فرزندش را هنگام مرگ
فرا می خواند.
من قرنی ست که در تو زیسته ام رفیق.

تبرستان
www.tabarestan.info



در کارخانه
زیر سنگینی فشار کار
یادمان دادند
سکوت کنیم.
در خانه
کنار سفره‌های خالی
یادمان دادند
سکوت کنیم.
و امروز
دیگر،
سکوت
به جای همه‌ی ما
به فریاد
آمده است.

تبرستان
www.tabarestan.info



آسمان خراش‌های مسکن مهر
و آلونک‌هایی که قرعه اش
باز به نام کارفرماها می‌افتد
و ما از دور دست‌ها
تنها ،

به تماشای بی مهری‌های آسمان خراش‌ها نشستیم.

تبرستان
www.tabarestan.info

به : میلادِ جنت



عمری ست خواب‌مان نمی‌برد
نباید خواب تا انتهای خودش ببردمان.
چند سالی ست که بیدار شده‌ایم
و فهمیدیم
بیداری
همان دگرگونی‌ست.
حالا از این بیداری
چرا هزار تکه‌مان می‌کنند؟!



مثل کسی که در خواب فرار می کند
و به هیچ جا نمی رسد
من هم در زندگی
چهل و اندی سال است
که می دوم،
با پاهایی که قرض نکرده ام
بی آنکه جایی از زندگی رسیده باشم
باز هم می دوم
دویدن همان امید است
حتی به اندازه ی خواب.

تبرستان
www.tabarestan.info



کاش بتوانم
یک بار
خودم را تمیز
بمیرانم
نه اینکه زندگی
به اجبار
روزی هزار بار
مرا بکشد.

تبرستان

www.tabarestan.info

به : حسین درودی



ما تمام قصه‌ایم

نه آغازمان پیداست

نه پایانِ خودمان را خبر داریم

زندگیِ کارگران

یکی بود و

یکی نبود

زیر سقف آسمانِ کبود

در شهر فرومانده در دود،

نیست.

هی پوست می‌ترکانیم

باز آلوده‌ی دردییم

قصه‌ی ما سردراز دارد

از خانه

تا کارخانه

هر روز تکرار می‌شویم

صبرمان را تمدید می‌کنیم

ما کارگران

درد هم را هزاران بار مرور کرده‌ایم.

ما دور زمین می‌گردیم

زمین همه‌ی ما را دور می‌زند

اما کارگران

یک روز از گردونه‌ی دایره بیرون می‌آیند

و تمام شهر را پیر از خودشان می‌کنند

آغاز و پایان‌مان هر چند نامعلوم

اما روزی

درست یک روزی

زمین و

زمان

از آن ما خواهد شد.

تبرستان
www.tabarestan.info



من کارگرم
و چقدر
تفنگِ شلیک نشده را می‌مانم؟



چقدر تلخ است
کارگری زورش به خودش هم، نرسد
اینکه،
تکلیف‌اش را با خیلی چیزها روشن کند
از خیلی چیزها کنده بشود
از کارگری که موی دماغ‌اشان شده است
از روزهایی که می‌آیند و
به سختی می‌روند.
رفتن تنها برای فراموش کردن است
همه خودشان را بغل می‌کنند
و می‌روند
کارگران می‌مانند و
حکایت‌های تلخِ ناگفته .

تبرستان
www.tabarestan.info



داربستِ بلند برج
خوابِ سقوطِ چند کارگر می بیند
که دست و پایش می لرزد؟!؟

تبرستان
www.tabarestan.info



چقدر سخت است
کارگری بداند
یک روز می میرد
بی آنکه
حتی یک روز،
زیسته باشد.

تبرستان
www.tabarestan.info

به مردم: فلسطین



ما
همیشه در حال مردن ایم
تا دیروز
لوله‌های تفنگ‌تان
جان‌مان را می‌گرفت
امروز
لوله‌های خالی آب‌تان

تبرستان
www.tabarestan.info



مادرم
تمام عمرش
آنقدر کارگری کرد
که دیگر،
فرصتی برای مادری نداشت.

تبرستان
www.tabarestan.info



هر چند کارگرم و

خسته

اما زندگی را آنقدر دوست دارم

که حاضرم

به افتخارش

ایستاده بمیرم.

تبرستان
به مردم: کویانی و سوری
www.tabarestan.info



غارتگران

نه آب

که لوله‌های آب را نیز هورت کشیده‌اند

رودخانه را به جیب زده‌اند

چشمه‌ها را دزدیده‌اند

و یک سرزمین

از سیری آنها تشنه است

و آنها

راستی خیالی خیابان را

با افتخار،

قدم می‌زنند.

تبرستان
www.tabarestan.info



چه دشوار است
کارگری
در وحشت انسان بودن اش
از خودش هم
خسته شود.

تبرستان
www.tabarestan.info



من و
خیابان
همیشه
سرچنگ داریم.

تبرستان
www.tabarestan.info



اسکلت‌های ساختمان را بالا می‌رویم
دست‌هایمان
چوب خشکیده‌ای‌ست
پیش روی آسمان درندشت
و یک مشت ابر
پشمک روی آن.
این تنها سوغاتی عصرگاهی ماست
برای فرزندان مان.



تبرستان
www.tabarestan.info

شناسنامه
نهایت مرز است.
انسان می‌تواند از اهالی هیچ جا باشد
و کسی را نمیراند
انسانی را می‌شناسید
با حکم یک دیار، محکوم به تولد باشد؟
انسان می‌تواند بدون وطن نفس بکشد
قلب
به یک زبان با انسان‌ها سخن می‌گوید
شناسنامه‌ام می‌گوید
افغان‌ام
سوری‌ام
فلسطین‌ام
یا آفریقایی
خودم می‌گویم
یک انسان‌ام
کارگرم

تبرستان
www.tabarestan.info



شالیزارها
گندمزارها
دشت‌ها
جنگل
و ویلاهای بزرگ
تنها،
حیاتِ خلوتِ سیاستمداران است.

تبرستان
www.tabarestan.info



اعتصاب

دست به ما زده است
و ما به آخرین سیمی که داشتیم

یک روز

یک جای زندگی

همه منفجر می‌شوند

تبرستان
www.tabarestan.info



مرگ هرگز متوقفمان نکرد
آنکه بر می خیزد
هرگز از مرگ نمی ترسد
به خود نمی اندیشم اینک
که پیش روی اسلحه‌ات
به تیرک قفل‌ام کرده‌اید
سرنوشت خود را می دانم هم اکنون
تنها به تو می اندیشم
که با غم سنگین این همه برادرکشی،
چه خواهی کرد؟

تبرستان
www.tabarestan.info



یک کارگر
بهتر از هر کس می‌داند
چه اسارتِ تلخی‌ست
به زمین افتادن و
بر زمین ماندن.
چنین است که نقلا می‌کنیم
بر زمین نیفتیم،
تا زمینگیر شویم.

تبرستان
www.tabarestan.info



چقدر زمین خوردیم
چقدر زمین تکه‌هایی از ما را خورد
چقدر در زندگی خورده شدیم
که
دیگر
چیزی از ما باقی نمانده است.

تبرستان
www.tabarestan.info



راه بیفت رفیق
منتظر نمان
آنان که یک جا ماندند
باخته‌اند
راه بیفت
در رفتن است که انسان پیدا می‌کند
پیدا می‌شود.
بگذار قدم‌هایت
بزرگ‌تر از آرزوهایت باشد رفیق.

تبرستان
www.tabarestan.info



مصیبتِ بزرگ زندگی
این است
کارگر باشی
مرگ را بخواهی
مرگ،
تو را نخواهد.

تبرستان
www.tabarestan.info



ما انسان‌هایی هستیم در شمایل درد
در قالبِ کارگر.
انسان
تمام رنج است
تمام قصه‌ی تلخِ زندگی‌ست.
خنده
این روزهای سگی
چقدر مزه تلخی می‌دهد؟!



تبرستان
www.tabarestan.info

ما کارگران
هیچ مان نیست
نه دیگر اندوهناک نام ایم
نه دلواپسِ نان
و نه دلهره‌ی جان داریم.
سال‌هاست از خوابِ هم بیرون زده‌ایم
طوفانی در ماست
دهان باز کنیم . . .
کارگرِ خاموش امروز
فریادِ بلندِ فداهاست
ترس مان را تف کرده‌ایم
آنکه بر می‌خیزد
هرگز
هرگز به ویرانی پشت سرش فکر نمی‌کند
بیهوده زندگان نیستیم
بیهوده مردگان نخواهیم بود
مرگ مان حتی
جهانی را به وحشت می‌اندازد.
ما نیامدیم که ما را بمیرانند
اما همیشه فراموش می‌کنند
کارگر،
به زانو نمی‌میرد.

تبرستان
www.tabarestan.info



یک بار متولد می‌شویم
یک بار عاشق می‌شویم
یک بار کارگر می‌شویم
اما هزار بار می‌میریم
و دوباره
با رنجِ بیشتری زنده‌مان می‌کنند.
تا چه وقت
کارگر،
تکرار تمام دردها باشد؟

تبرستان
www.tabarestan.info



قهوه‌خانه
شبیهِ خیابانی ست
که سر بر زانوی کارگران
چرت می‌زند.
مردانی می‌آیند
چای می‌نوشند
قلیان می‌کشند
دوباره با حرف‌های ناگفته‌ی شان،
بر می‌گردند،
به جایی که نباید بروند.

تبرستان
www.tabarestan.info



در زندگی بارها به چشم خود دیدم
باد
بادِ سر به بیابان زده
ناغافل
بیدهای زیادی را لرزاند
زیر پای کارگران اما
هزاران بار،
خودش لرزید.

تبرستان
www.tabarestan.info



آتش همیشه بد نیست
اینکه هیمة‌هایی را در زمستان بسوزانی
تاریکی را آتش بزنی
قبیله‌ای گرم بشود
و گاهی می‌تواند
خشم کارگرانی باشد
که به دامن ابریشم سرمایه بیفتند.
آتش
همیشه هم بد نیست.

تبرستان
www.tabarestan.info



معلم

آنقدر پای تخته نوشت:

-بابا نان ندارد

تخته

به جای تمام پولدارها

رو سیاه شده است.

تبرستان
www.tabarestan.info



مادرم که مرد
من شاعر شدم
پدرم که بمیرد
دیگر چیزی از شعر در من نمی ماند.
پدر از روزی که رخت تن اش را به من داد
من برای همیشه مرده ام
و رخت پیری او
در جوانی من
چقدر بوی کارگری می داد!



تبرستان
www.tabarestan.info

چقدر تلخ است زندگی‌ات یک جور باشد

یک جور نگه اش دارند

کودکی ما چه فرقی با بزرگی ما دارد؟

فقط دردها مان بزرگتر شده است

آنقدر که قورت مان می‌دهد.

بچه که بودیم

نردبان‌ها را یواشکی بالا رفتیم

میوه‌های کالِ درخت را

سبذ

سبذ چیدیم

نردبان بارها زمین مان زد

زندگی به ما خندید

افتادن ما را کسی ندید

این روزها داریست‌ها را بالا می‌رویم

بچه‌های مان نمی‌بینند.

خوب می‌دانم

یک جا

همین داریست‌ها

یواشکی

کار دست مان خواهد داد.

تبرستان
www.tabarestan.info



پدربزرگم
به روزهای سخت عادت داشت
پدرم به روزهای سخت‌تر
من اما
عادت را در جایی از خودم دفن می‌کنم.
با پسران‌ام تغییر می‌کنم
راه مان را کج می‌کنیم
تا خورشید محکوم به طلوع است
ما هم امید به زندگی داریم.



پدرم خیلی چیزها برایم به ارث گذاشت.
لباس کارگری که به تن‌ام بزرگ بود
ابزار کارگری که برایم سنگین بود
و ارثیه‌ای دیگر که گفته بود:

-پسرم

هر چند کارگری

فراموش نکن

انسان نیامده برای سرخم کردن

هست تا سربلند زندگی کند"

از آن روز

سرم،

بلندتر از دیوار تمام کارخانه‌هاست.

تبرستان
www.tabarestan.info



هر زخمی از زندگی ام
سگ جان ترم می کند

تبرستان
www.tabarestan.info



صدای عربده‌ی تفنگ‌ها تان نمی‌ترساند
و حتی تهدید بلندگوها.
آنکه چیزی برای از دست دادن ندارد،
هرگز از چیزی نمی‌ترسد.

تبرستان
www.tabarestan.info



خودم را در آینه نگاه می‌کنم
این من نیستم
مرگ است در صورتِ من
که چهل و اندی سال در شکل من
با من،
زندگی کرد.
و من
در چهل و اندی سال کارگری
هرگز شبیه مرگ نبودم.

تبرستان
www.tabarestan.info



بهترین سرزمین‌ها
سرزمینی است
که شاعرانی در آن صدا دارند.
و نفرت‌انگیزترین سرزمین‌ها
سرزمینی است
که شاعران خودش را بی‌صدا می‌کند.

تبرستان
www.tabarestan.info



پسرانِ من !
در دهانِ زمستان
حرف گرمی اگر نیست
امیدی سبز،
در پسِ خواب‌اش هست.
این است که ما کارگران
به تمام فرداها،
امید داریم.

تبرستان
www.tabarestan.info



کارگران

شبیه قو

مرگ‌شان را بو می‌کشند

که می‌خزند در تنهایی‌شان.

و من اگر بدانم

کی

کدامین روز

پسران‌ام را وصیت می‌کنم

با طنابی محکم ببندم به درخت

تا دنیا

سیر تماشا کنیم کند

کارگری،

چگونه

ایستاده می‌میرد.

تبرستان
www.tabarestan.info



پسرم

در خون تو

میراث توست

این است که زندگی بی محابا در رگان تو جریان دارد.

هرگز نترس از عریده ی مرگ

نگذار دنیا کمرت را خم کند

کارگری سر به زیر نباش

سرت ،

بلندتر از خودت باشد پسرم.

تبرستان
www.tabarestan.info



زندگی اگر سخت بشود
ما سرسخت‌تر
آنقدر پوست‌مان را کلفت کرده‌اند
که آب
هر چه می‌خواهد
از سر ما بگذرد،
ما هم نلرزیدن بلد شده‌ایم.

رفیقِ کارگر من
این همه زیستی
این همه زندگی در تو زیست
بارها، هم ، را آبستن شدید
گفته بودم زندگی صخره‌های نامرتب است
گفته بودم پاهایت را بردار
خودت را بغل کن تا فرو نریزی
و تو
آنقدر سکوت کردی
که زندگی از زیستن در تو خسته شد
اینگونه بود،
که مفت به پایان رسیدی رفیق.



صدها بار توفان دیده‌ایم
بارها سیلاب از ما گذشت
سال‌ها آبستن. اتفاق شدیم.
کارگر میراثی جز درد دارد؟
بیشتر از عمرمان زیستیم
تلخی دنیا را چشیدیم
و کسی ما کارگران را ندید
چگونه
"ما"

مانده‌ایم
کسی ندید برای ماندن‌مان
یکی
یکی
به خاک‌مان انداختند
خوشه
خوشه
رویدیم
ماها که عمری کارگریم
دردا
هر اندازه که ما دیده‌ایم،
دیده نشده‌ایم.



از هزار توهای خیال که بگذری
از دور دست‌های رویا که بگذری
از پهنای اقیانوس‌ها که بگذری
فرسنگ‌ها راه را که پیاده بروی
از صخره‌ها و دشت‌ها بگذری
تمام رودخانه‌ها را پشت سر بگذاری
از قطب یخبندان رد بشوی
به سلامت و حوصله
اگر
از تمام این‌ها بگذری
تازه
ذره‌ای
ذره‌ای از ما خواهی شد
این است وسعتِ ناتمامِ دردِ کارگران



کار و بار دنیا را از کجا می‌دانستیم
آنقدر حيله در چنته دارد!
چگونه فریب‌مان داد که آب از آب تکان نخورد
و تنها ما را با خودش برد.
در کودکی
با تشر خواب‌مان کردند
جایی از خواب‌مان قایم شده بودیم
زندگی در خواب چه تعبیر قشنگی‌ست!
اینکه حقیقتی تو را در خودش فرو نمی‌کشد
و استخوانی تا حد فریاد چلانده نمی‌شود
نفهمیدم چه کسی ،
چه وقت
دست دراز کرد توی خواب‌ام
و بیرون‌ام کشید
بیل به دست‌ام داد.
حال در آستانه‌ی پیروی
دلم هوای بچگی‌هایم را کرده‌ست
که در خوابم جا ماند.
چقدر تلخ است،
انسانی در گذشته‌های خودش جا بماند!
-لطفا چند روزی مرخصی بدهید
می‌خواهم کودک شوم.

تبرستان
www.tabarestan.info



تیترا درشت روزنامه‌ها کردند:
-هموطنان
کشاورزی شغلِ شریفی‌ست
و البته کمی همت می‌خواهد . . .
چرا بی‌خبرند
که دیگر
نه زمینی برای‌مان مانده‌ست
نه همتی.

تبرستان
www.tabarestan.info



هر کس

یک بار

تنها یک بار فرصت برای زیستن دارد

اما برای مردن

همیشه وقت هست

خودت را بیافرین رفیق کارگر.



درست که کارگریم و
پوست کلفت ترمان کرده‌اند
درست سرسخت‌تر از زندگی بارمان آوردند
درست نا بازنشستگی
شکل کمان بی چله‌مان می‌شویم
که به دردِ زندگی هم نمی‌خوریم
اما باورمان کنید
هر چند جوانی امان را مفت پیر کرده‌ایم
ما هم قلب داریم
قلبی به ظرافتِ گنجشک خیس باران خورده
افتاده در حیاطِ زندگی.

تبرستان
www.tabarestan.info



رفیق کارگر من
قلبت را واگذار کسی نکن
پس گرفتن آن،
هیچ فرقی با گدایی ندارد.

تبرستان
www.tabarestan.info



ای کارگر
هیچ می دانی
قلبات
سرزمینِ توست؟
هزار پاره اش نکن
که تنها آوارگی،
سهم توست رفیق



تبرستان
www.tabarestan.info

ماجرای غم انگیزست زندگی
شبیبه کارگری ام که در خواب فرار می‌کند
سایه ای رمیده و ترسیده از سیمای خود
کسی ام که لیز می‌خورم از روی خودم
دست‌های استخوانی‌ام به جایی بند نیست
نه جاده تمامی دارد
نه مه آلوده فضای وحشت.

رنج

انسان را پیر می‌کند
درد انسان را می‌پوکاند
انسان اما
برای این انسان شده‌ست
که سگ جان‌تر
بار بیاید.



تبرستان
www.tabarestan.info

بارها و

بارها

چهل سال و اندی

هل مان دادند

با صورت

به صورتِ نخراشیده‌ی زمین خوردیم

و خودمان را بلند کردیم

انسان تا می‌تواند تکان بخورد

و راه بیفتد،

انسان است.

این زندگیِ تخس

این به گند آمده سرنوشت

پوست می‌ترکاند

تا رنج‌های بهتر و بیشتری را

متولد کند؟!

تبرستان
www.tabarestan.info



بگذار پیش روی مان را ببندند
زندگی را سگ کنند و پاچه بگیرد
سدهای بزرگ‌تری جلوی مان بنا کنند
چقدر ساده‌اند
نمی‌دانند
بزرگ‌ترین سدها،
با کوچکترین نشت‌ها،
فرو ریخته‌اند.

تبرستان
www.tabarestan.info



زندگی
کارگری
کابوس بزرگی ست
بی پایان و آغازی
آه!
یک نفر تکانم بدهد،
تا کابوس زندگی ام تمام شود.

تبرستان
www.tabarestan.info



خیلی چیزها در زندگی آب می‌شود
آدم برفی در آفتاب
بستنی در دهان
بخ در بیرون
و من
روی دست‌های زندگی
پیش روی زن و بچه‌هایم
هر روز آب می‌شوم
و چیزی نمانده به تمام شدن ام
بی‌کاری هر کسی را آب می‌کند.

تبرستان
www.tabarestan.info



غروب
خستگی یک روز زندگی است
و تن عرق کرده اش آنقدر درد می کند
که چشمان اش،
اینگونه به خون نشسته است.

تبرستان
www.tabarestan.info



قلم
تفنگ من است
که با شلیک هر شعر
به دنیا،
جواب پس می دهد.

تبرستان
www.tabarestan.info



چه جهان نابرابری !
انسان‌هایی در دنیا
یک دل سیر زندگی می‌کنند
و یکی از روزها
یک بار
و برای همیشه می‌میرند
اما
به چشم کسی نمی‌آید
کارگران،
شبانه‌روز می‌میرند.

تبرستان
www.tabarestan.info



پاهایم دست خودم نیست
بند بند استخوان‌هایم درد می‌کند
با دست‌هایت حرف نزن آقا
مگر یک کارگر،
چند بار می‌تواند فرو بریزد؟



در پهنای این نابرابر زندگی
در شکاف کشنده‌ی فرو ریخته‌ی تمدنِ بزرگ شده
فریادی بلندتر از من نیست.
در خشکیده گلوگاهِ هزار چاکِ من، میلیون‌ها کارگر
این هم تباران من، دل تنگی‌شان را سوت می‌زنند
فریادشان بلندتر از من نیست
آه رفیق... بگذار من حنجره‌ی پر صدای آنان باشم
و پنجره‌ای که از من سرک بکشند
برای دیدن جهانی غیر از این .
من قبیله‌ی کارگران‌ام
گوش روی قلب‌ام بگذارید
گاهی نیز روی جمجه‌ی سرم
بی‌درنگ خواهید شنید
صدای چکش و
بیل و کلنگ و سرسختی زمین که زیر پتک کارگر خرد می‌شود
صدای تمام چرخ دنده‌ها
و کارگرانی که اسکلت لخت مرا بالا می‌روند
با یک بغل آرزو بر می‌گردند.
از من می‌روند و در من باز می‌گردند
در من زندگی‌ها جریان دارد
در من حکایت‌های نشنیده پر است
من قبیله‌ی کارگران‌ام
که فریادی بلندتر از من نیست.



تبرستان
www.tabarestan.info

زندگی
همہ اش جادہ نبود
کوه بود
دشت بود
رودخانه بود و
سرتاسر ناهمواری .
کارگران زیادی در جهان
به طریقی مردند
تا جادہ ساخته شد
کہ آیندہ
هنوز در آن در راه است.
حالا تمام کارفرماها و
سیاستمداران
باور نکنند
کارگران آمدہ اند برای آبادانی
نہ ویرانی.

تبرستان
www.tabarestan.info



در میهنِ من
تا چشم کار می‌کند
زمین‌های آبستن هست.
شالیزار دارد
رودخانه دارد
آفتاب دارد
کشاورز دارد
ابر با لهجه‌ی باران حرف می‌زند
سفره‌ی مردمان‌ام اما،
هنوز بوی هندوستان می‌دهد.



ما که ایم؟

پیش از توان آدمی رنج‌کشان؟

لعنت‌شدگان پس مانده بر زمین؟

باور کنید درد هم بو دارد

هزار بار بدتر از هر بویی

این را زمانی فهمیدم که زندگی

توی صورتم

ها ،

کرد

فصل‌های زیادی را با قبیله‌ام پشت سر گذاشتم

در فصل‌های زیادی زمین خوردم

خورده‌هایم را عُق زدم

کثافتِ سرنوشت ام را دوباره در گلویم ریختند

زندگی را در فصل‌های زیادی بالا رفتم

سبزیف را دیدم با کوهی بر پشت لیچار بار زندگی می‌کرد

زندگی را در فصل‌های زیادی با هم تباران‌ام

از بلندی‌ها سقوطمان دادند

دست‌های زیادی، فرش زمین‌مان کردند

ما که ایم؟

کارگرانی که برای مردن‌شان عرق می‌ریزند

یا برای به ارث گذاشتن

میراث کارگری؟!



تبرستان
www.tabarestan.info

بعضی از دردها انسان را ساکت می‌کند

یک شهر

با تمام بی‌درو پیکری‌اش

در زخم عمیق کارگر جا می‌شود

با تمام دربوزگی‌اش

یک وجب از تنهایی او نیست.

در کارگران

سرزمینی‌ست پر از سوت کارخانه

کارگرانی که یدک‌کش خویش‌اند

در رژه‌ی ارنتش کارگران

درد داد می‌کشد.

دیگر قصدمان این است،

بیاموزیم،

چگونه سکوت نکنیم.



مادرم می‌گوید:

-پسرم

سری که درد نمی‌کند

دستمال نمی‌بندند

راضی باش به آنچه که هستی"

من اما

از این شکاف کشنده‌ی گود

درد از همه جای سرم

به زندگی‌ام زده است.

مادرم چه می‌داند،

همه‌ی جای فرزندِ کارگرش درد می‌کند!؟

تبرستان
www.tabarestan.info



کارگری که آواز می‌خواند
بیشتر از کارگری که سکوت می‌کند
رنج می‌برد.
او دردِ هزاران کارگر را
از گلو بیرون می‌دهد .

تبرستان
www.tabarestan.info



زمین می‌چرخد
بی وقفه سرگیجه دارد.
برای این الهیت
که خیلی‌ها ،
سرجای خودشان نیستند.



تبرستان
www.tabarestan.info

تنها ، از مرگ نمی ترسم
به اندازه ی روزهای تلخی که از سرم گذشت
به اندازه ی تمام روزهای نزیسته
که روزگار در دهانم چکاند،
به طرز احمقانه ای جانم درد می کند.
در من جنین های بی شماری از اندوه هست
تکثیر می شوم در خودم
خودم را بالا می آورم
خودم را قورت می دهم
این تمام بساط زندگی ماست
آه ، یک کارگر
زندگی اش همیشه کوتاه تر از
رنج هایی ست که می کشد
رنج هایی که محکم ترش می کند
آنقدر محکم،
که هرگز دلوایس مرگ نیست.

تبرستان
www.tabarestan.info



می‌گویند درد از انسان مرد می‌سازد
تا اینجای زندگی
آنچه دیدم
درد،
از مردان ،
تنها یک اسکلت خانه‌نشین ساخت.

تبرستان
www.tabarestan.info



چشم‌مان بشارت فردا می‌داد
زبان‌مان بشارت فردا می‌داد
تا آمدن همان فردای پر طلوع
در صف ،
تلف شدیم.

تبرستان
www.tabarestan.info



یادم می‌رود کودک‌ام
آرزوهای من اندازه‌ی دردِ پدرم است
که شب‌ها در سکوت
آنها را می‌شمارد.
از لب‌هایش که آهسته تکان می‌خورد،
این را می‌فهمم.

تبرستان
www.tabarestan.info



من از شکاف طبقاتی بالا می‌روم
چنگ می‌اندازم
خودم را بالاتر می‌کشم
فقر
دست‌های بزرگ‌تری دارد
چنگ به منچ پایم می‌اندازد
کشیده می‌شوم روی زندگی
کودکی همین است
زورت به کسی نمی‌رسد
تا کنده شوی .



تبرستان
www.tabarestan.info

در این سرزمین
در این شهر
در این خیابان
کودکانی فال و سرنوشت می‌فروشند
و مردم برای فریب خودشان
دسته
دسته می‌خرند.
چرا حافظ یادش رفته بود
از کودکان خسته‌ی خیابان
که او را بغل
بغل می‌فروشند
قصه‌ای
بیتی
حکایتی هر چند تلخ
برای خریدارهایش بگوید؟



تبرستان
www.tabarestan.info

ای زندگی به دوش کشان
شما جورکشان
که هیچ کجا میهن تان نیست
و در هیچ نقشه‌ی جغرافیا جا نمی‌شوید
من شمایم
ایستاده مردی تا خرخره رنج خورده
که هر زخمی سگ‌جان ترش کرده‌ست.
من جهان بی‌مرزم
من قلمرو کارگران‌ام
در من برای همه‌تان جا هست
آنقدر که بتوانید هم را ، به کشتن ندهید
آنقدر که زمین، برای همه‌گندم برویاند
زندگی، قوت شادی هم نشینی‌ها باشد
دیگر تماشا می‌نکنید آن زمان که مرا شناخته‌اید
خودتان را بردارید
در من سرازیر شوید

ما کارگران

مرگ‌های جانسوز زیادی دیده‌ایم

مردمک چشم‌هایمان فراموش نمی‌کنند

چگونه به خاک‌مان انداختند

رنج‌های فراوان سرکشیدیم

آب‌های زیادی از سرمان گذشت

آه! می‌دانم... کارگران هرگز روی زمین نبودند

زنده به گورانی بودند زیر تلی از خاک سرد.

درد دارد اینکه ظلم نکنی،

ظلم را هم تاب بیاوری.

یک جای زندگی باید برخاست و به تمام چیزها پایان داد

صفر می‌تواند آغازی دوباره باشد

در پهن‌دشتِ زندگی.

ای هم‌تباران خسته‌ی من

من سال‌های سال تاریخ را پرسه زدم

سرهایی دیدم تشنه‌ی سخن گفتن

دست‌هایی در حسرت دست دادن

اسکلت‌هایی در حسرت هم‌آغوشی

پاهایی بی‌صاحب و در بدر

پادشاهانی که قبرستان های زیادی بنا کردند
و نوشیدند به سلامتی جنایت شان.

تاریخ سراسر صدای زنجیر بود
و رد خون پابرهنه ها

بیاییم خودمان را بنا کنیم
فرزندان مان را بسازیم
بدون کشتن هم،

بدون نبرد برای گندم ،

نیز می توان زندگی ها کرد.

کارگران ، ای هم تباران من
مرگ دروغ می گوید

زندگی از او قوی تر است

و کارگر از هر دوی شان قوی تر

در من آنقدر جا هست که بتوانید

هر چیز را مساوی بخواهید

رد چاقویی در گلو نماند

خنجری خواب خون نبیند

خون، گلوی زمین را پر نکند

آری می شود زندگی کرد

کارگر بود ،

و کسی را نکشت.

تبرستان
www.tabarestan.info



محبوب من
روزهای کارگری
از داربستِ بزرگ پل
بر بلندای بزرگ‌ترین رودخانه
آنقدر برایت دسته گل به آب دادم
رودخانه که سهل است،
تمام اقیانوس بوی گل می‌دهد.

تبرستان
www.tabarestan.info



محبوب من
غروب ها
از کارکه بر می گردم
در چشم هایت جا می مانم
لطفاً پلک نزن،
تمام من می شکنند.

تبرستان
www.tabarestan.info



عصرگاہان
جسدم بہ خانہ باز می گردد
نہ من.
آنقدر خستہام
کہ سوگند می خورم
دیگر عاشقات نباشم،
مگر چشمہایت می گذارند!!

تبرستان
www.tabarestan.info



کارگر اداره‌ی برق‌ام
تیر برق‌های زیادی را بالا رفتم
سیم‌های رابط‌هی زیادی را گره زدم
اما محبوب من
اگر تمام چراغ‌های جهان خاموش باشند
غمی نیست
برای روشنایی جهان،
چشم‌هایت کافی‌ست.

تبرستان
www.tabarestan.info



امروز هم

آفتاب

از شانه های بلند کوه

به زندگی خالی مان زده است.

امروز شاید،

روز ما کارگران باشد!



تبرستان
www.tabarestan.info

زندگی مگر چیست؟

دندان بر جگر گذاشتن و نیاسودن

و هزارپارگی خویش به دوش کشیدن

زندگی مگر چیست؟

رنج است

چون توده‌ی سیاهی ماسیده بر استخوان

روزهای دلهره‌آور و در آغوش خود بی‌صدا مردن

زندگی مگر چیست؟

از ریخت آدمی افتادن

که هر آینه‌ای را می‌ترساند

این است که به عصیان برخاسته‌ام

آنکه بر می‌خیزد

هرگز،

هرگز به دوباره نشستن نمی‌اندیشد.



تبرستان
www.tabarestan.info

شلیک نکن
دل‌ات به درد نمی‌آید
از خستگی شانه‌های کمان شده‌ام؟
در شانه‌هایم جایی برای گلوله‌ات نیست
شانه‌هایم به اندازه‌ی سفره‌ی خانه‌ام درد می‌کند
ببین! غم نان چگونه مرا تا کرده است؟
شلیک نکن
قلب‌ام را نشانه نرو
که همسر و فرزندان‌ام را در آن خواهی گُشت
شلیک نکن
من وطن توام
به عظمت این کوه سترگ سوگند
گلوله، مردان زیادی را به خاک انداخت
که دیگر نرو بیدند.
شلیک نکن
ما خودمان پیش‌تر از این‌ها مرده‌ایم
شلیک نکن که جهانی را سیاهپوش
و خود را غم‌دار این همه برادرکشی می‌کنی.
من تنها یک کول برم

تبرستان
www.tabarestan.info



برای زیستن چقدر مرده‌ام!

برای زنده ماندن

دردنا کتر از زیستن مرده‌ام.

باور کنید

ما برای همیشه مردن به دنیا نیامده‌ایم

دنیا مرگ‌مان را نمی‌خواهد

که شما می‌خواهید

نمی‌دانم چقدر دیگر باید بمیرم!!

تبرستان
www.tabarestan.info



از زندگی

تا

نان،

یک عمر رنج است.

تبرستان
www.tabarestan.info



انسان
اشتباهی است
که در زندگی،
هی،
تکرار می‌شود.

تبرستان
www.tabarestan.info



هزاران افسوس
برای نمردن سرمایه‌دار
ذره
ذره
مُردیم.

تبرستان
www.tabarestan.info



رنجِ ما
از چشم‌های ما ،
پیداست.



تبرستان
www.tabarestan.info

ای ترسیده فرزندان این قرن
از این کشنده سیلاب که افتاده‌ست
در زندگی و ناگمان فرو می‌کشدمان در دهان متعفن مرگ
به سلامت اگر گذشتید
به یادمان آرید که روزگاری داشتیم
در همان روزگار، زندگی‌ها کردیم
به یادمان آرید چگونه در پیچ و تاب سیلان خوف‌انگیز
به پای‌تان ایستادیم
سوار بر شانه‌های ما، از ما گذشتید تا آن سوی آینده
بی شما
آینده، ما را به یاد نخواهد داشت
که برای نمردن هزاران مردان جوان
چقدر غم‌انگیز مردیم.
به یادمان آرید
تا آیندگان شما را نیز،
به یاد آرند.

تبرستان
www.tabarestan.info



کودکی ما چه فرقی با بزرگی ما دارد؟
فقط دردهای مان بزرگتر شده است
آنقدر که قورت مان می دهد
و استخواها مان را تف می کند
دردهایی هم اندازه ی دردِ بزرگ ترها.

تبرستان
www.tabarestan.info



کارفرماها
به شیوه های خودشان
استثمار و
ظلم می‌کنند
کارگران هر کجا ،
شبيه هم درد می‌کشند.

تبرستان
www.tabarestan.info



هزاران بار گفته‌ایم کارگریم
هزار بار نام‌مان را برده‌اند کارگریم
هزار بار روزنامه‌ها نوشتند کارگریم
هزار تریبون گفته‌اند کارگریم
و همچنان یک کارگریم
بی هیچ اتفاقی . . .

تبرستان
www.tabarestan.info



کارگر

سرود غمناکی‌ست

که فراموش شده،

خوانده شود.

تبرستان
www.tabarestan.info



من فرزندِ نسل و قرنی هستم
که کوشید
از من بیگانه بسازد،
اما هرگز موفق نخواهد شد.

تبرستان
www.tabarestan.info



از تمام آغوش‌ها می‌ترسم
آغوشِ پدر
یا مادر.
چه فرقی می‌کند،
وقتی زندگی آنقدر بی‌انصاف است
که تمام سنگینی‌اش را
در کوچکیِ آغوشِ من رها می‌کند؟!!

تبرستان
www.tabarestan.info



ما کارگران به جایی نرسیده‌ایم

اما

خیلی‌ها را به هم رسانده‌ایم

با پلهایی که با دست‌هایمان درست کردیم.

همه از ما گذشتند و

فقط ما را جا گذاشته‌اند.

تبرستان
به: عمو بهرام
www.tabarestan.info



در من غروب‌های بسیاری برای دل‌تنگ بودن هست
غروب‌هایی با شعرهای نخوانده
غروب‌هایی با دست‌های خالی
غروب‌هایی با خیابان‌های نامهربان
غروب‌هایی با رخت‌گشاد کارگری
غروب‌هایی با خلوت کارخانه‌ها
غروب‌هایی با شکم‌های گرسنه
غروب‌هایی که نمی‌دانم چه وقت
چه هنگام
در آن،
برای همیشه آرام می‌گیرم.



تبرستان
www.tabarestan.info

خوب نگاه کنید ما را
ما که میلیون‌ها نفریم
در لباس رنگ پریده‌ی کارگری
ما که خانه‌مان روی دوش‌های مان است
و زندگی مان بدتر از کف دست‌های مان خالی
اما رفیق کارگر
بیا آسمان سهم تو باشد
زمین برای من
به کجای دنیای بر می خورد؟
اصلاً
چه فرقی می کند
وقتی طلوع و غروب این زندگی
این خیابان
این شهر پر از بوی خون و باروت شده است؟!

تبرستان
www.tabarestan.info



برای من نی لبکی درست کن رفیق
من کارگرم
هرگز صدای خوشی برای خواندن آواز نداشتم
اما،
دردهایی در من هست
نه نی لبک،
که جهانی را به گریه می اندازم.

تبرستان
www.tabarestan.info



آوازی بودم
در حنجره‌ی کارگری بی‌باک
که قبل از خوانده شدن‌ام
از بلندی
سقوط کرد ...

تبرستان
www.tabarestan.info



شبیهِ شهر باران خورده و
تا کسبی از نفس افتاده‌ای شده‌ام
در تاریکی شب
تا خرخره
در گل و لای و آب،
رها شده است.
این تمام حکایت من است
در زندگی.

تبرستان

www.tabarestan.info



می دانید من که ام؟
شبیه بیل کارگری ام
که هزار بار بر زمین اش کوبیدند
هزار بار با سنگ صاف اش کردند.
شبیه آسفالت جاده ای ام
که هزار بار ماشین کارفرما از او رد شده است.
شبیه تا کسی خسته ام
که یک مسافر به تورش نمی خورد.
من کجا این همه شبیه بودم؟
باور کنید
من روزگاری خودم بودم
که این همه ،
شبیه هر چیزم کردند .

تبرستان
www.tabarestan.info



خروس

اگر بداند

سحر

چه تکرار فاجعه باریست

برای کارگر

هرگز زیپ منقارش

به قوقولی قوقو،

باز نمی‌شد.

تبرستان
www.tabarestan.info



ما در کجای جغرافیای زمین افتاده‌ایم؟
اصلا با سرزمین
یا بی‌سرزمین
چه فرقی می‌کند،
وقتی در زمین زندگانی نمی‌کنیم!

تبرستان
www.tabarestan.info



دنیا چه می‌داند
کودکی‌ام را
چگونه با بدبختی،
بزرگ می‌کنم!؟

تبرستان
www.tabarestan.info



يك نفر گفت:

-غمی نیست برادر

آب

بالاخره از سرِ ما کارگران می‌گذرد

آب اما،

يك باره به زندگی‌مان ریخت،

و تمام رویاهایمان را حتی با خود برد.

در کودکی
وقتی کاکرم کردند
بیمل،
خودکار بزرگی بود
در دست های کوچک من،
که هرگز نروم نرسید بنویسم:
بابا نان می دهد
بیرستان

www.tabarestan.info

